

Toy Daddy

Uploader

The Owl

Translator

Sayomi

Editor

Lian & Blue

Director

Lian

AOISEKAI

سورپرایززز،
حلقه کاپلی.

دوستش داری؟





...من از
این‌جور چیزا سر در
نمیارم... ولی فکر می‌کنم
قشنگه.

واقعا
می‌تونم قبولش
کنم؟



البته، وقتی
بهت چیزی می‌دم، فقط
قبولش کن.

راستی
سایزش خوبه؟ می‌خوای
عوضش کنیم؟

نمی‌خواد،
فعلا می‌ندازمش انگشت
اشاره‌ام.

مرسی، سو ریون.



راستش
می‌خواستم جلوی رزا،
بندازیمش.



ولی اون
دختر، بعد یه ماه...
هنوز نتونسته باهات
کنار بیاد.

نمی‌دونم کی
می‌خواد قبول کنه که الان
دیگه یه خانواده‌ایم.

امروز هم پا شد
رفت مهمونی‌ای که
معمولا نمی‌ره.

چرا
اینقدر ازت بدش
میاد؟

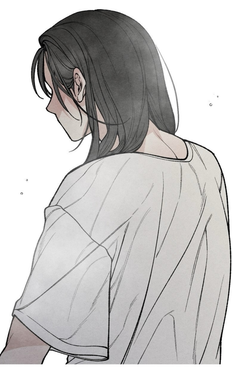


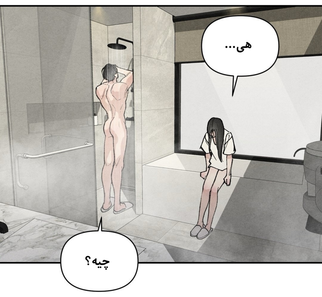


تا کی باید
نگران همچین چیزی
باشم...

نگران
نباش، من هم تلاشمو
می‌کنم.

چون واقعا
می‌خوام باهاش
صمیمی بشم.





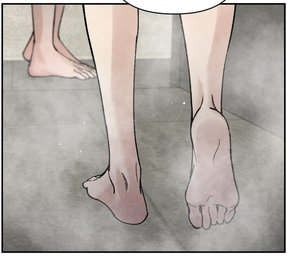
اون باری که
هفته پیش رفته بودیم، مال
بابات نیست؟

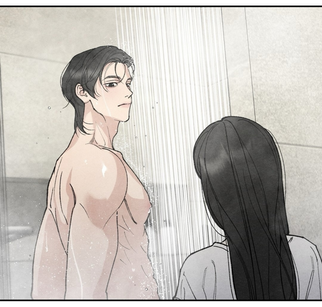




چرا مال
اونه، ولی به اسم یکی
دیگه‌اس.

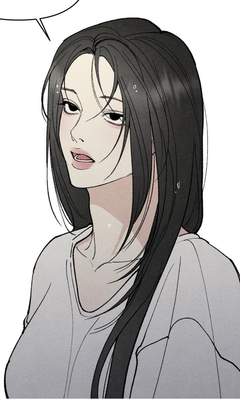
از اونجا
برای سرگرم کردن
مشتری‌هاش استفاده
می‌کنه.





کاری
هست بتونم برات انجام
بدم؟

می‌خوام
بررسی کنی ببینی این
یئون‌وو، همون یئون‌ووی تو
خونه ماست؟



اگه اونه،
چرا اونجا کار
می‌کنه؟

و با
مامان من چطوری
آشنا شده؟





من نگران تو
نیستم.

تنها نگرانیم اون
بچه‌اس.


TOY
DADDY
글그림 효빈




واقعا مشکلی پیش نمیاد؟
بهار امسال نسبتا گرمه، پس مشکلی نیست، خانم.

دارین خونه تکونی می‌کنین؟
بیدار شدی؟





حالا که بهار رسیده، داشتم به این فکر می‌کردم که بونسای* رو ببرم بیرون خونه.

*نوعی درفت تزئینی کوچک.



آه... اون گلدون...

خیلی خوشگل بود، فکر می‌کردم مصنوعیه، ولی انگار واقعی بوده.

این یه کاجه که وقتی رزا به دنیا اومد کاشتمش. اونا هم‌سن‌ان.

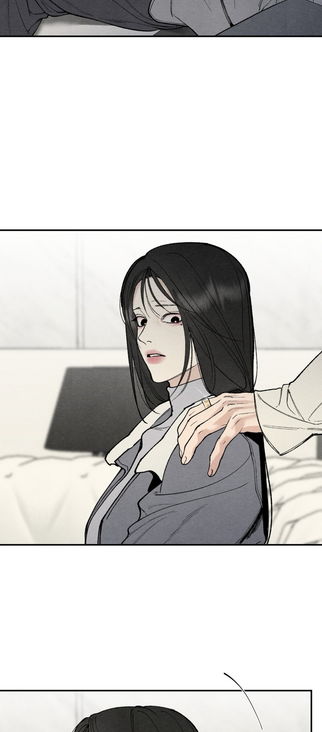
کافیه یه ذره کار درست پیش نره، می‌زنی باغبون‌رو اخراج می‌کنی.

فکر کنم اون ششمی باشه.

خب... من به خوبی مراقبشم، خانم.



خوبه.





...فکر نمی‌کنم.
این اواخر حس می‌کنم بیشتر از من، مواظب این درخته.

حداقل اون بهتر از توعه، تو این ۲۲ سال یه بار هم نگرانش نشدم.

خب من هم دارم با درس خوندن‌ام سعی می‌کنم نگرانتون نکنم...


اوه، تاکسی رسیده.
کلاس‌هات از امروز شروع می‌شن، آره؟
بیا با هم بریم. منم باید برم سر کار.


탁

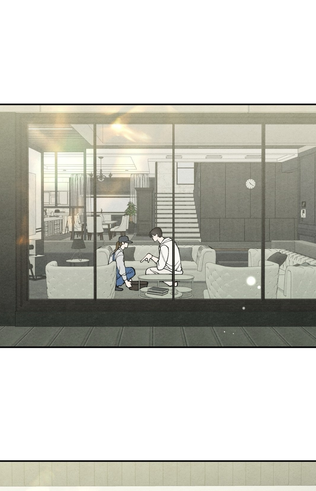

خب
پس منم دیگه می‌رم.

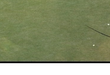

اول باید اونو جابه‌جا کنی، کمک می‌خوای؟
ها؟ نه مشکلی نیست.
جابه‌جایی همچین چیزایی کاری نداره.


پس... شما اینجارو تنهایی اداره می‌کنین؟
چی؟ بله. چون نزدیک ساختمون اصلیه.
برای ساختمون های فرعی، چون بزرگه، نیروهای جدا دارن.


همم، متوجه شدم.


اگه کاری هست اجازه بدین انجامش بدم.
نه فقط این کار... هر کاری که شد.


چون کلی وقت آزاد دارم.
ها...


م-من فکر نمی‌کنم...

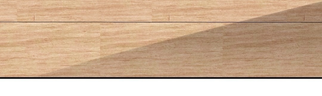

عوق... دردش چیه واقعا؟




می‌دونم این روزها دانشجوها از پروژه‌های تیمی متنفرن. ولی تو رشته مدیریت، پروژه تیمی همیشه بوده و هست.


وقتی وارد جامعه بشین، حتی توی زندگی... مجبورین با آدم‌هایی سروکله بزنین که ازشون متنفرین.


به همین دلیل-
تصمیم گرفتم تا آخر ترم با فرد کناری‌تون هم‌گروه بشین.





بعد ابتدایی،
این اولین باره که می‌شنوم
باید با فرد کناری‌م هم‌گروه
بشم.



چرا همه چیز
سخت به نظر میاد،
دلم می‌خواد مرخصی
بگیرم.

رئیس هم
حتما این اجازه‌رو
بهت می‌ده.

.....



خب... درمورد
چیزی که دفعه پیش
ازم خواستی...

فهمیدنش
سخت نیست، ولی می‌خوای
چیکار؟



اینکه کیم یئون‌وو نوشیدنی سرو می‌کرده یا بدنش‌رو می‌فروخته... یعنی مامانت ندونسته برش داشته آورده خونه؟

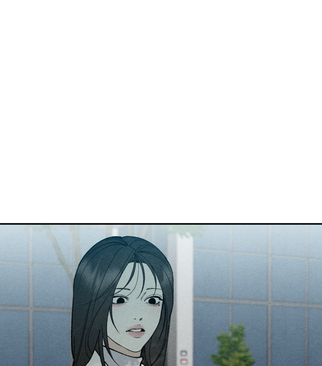
نمی‌دونم، دونستنش که ضرری نداره.



اگه واقعا اینقدر ارزش بدت میاد، بیا با من زندگی کن.

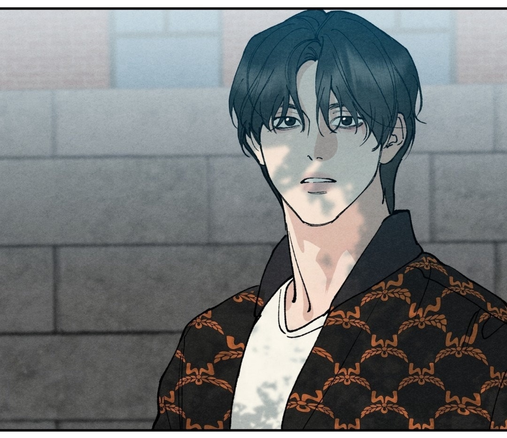
به مامانم گفتم راه دانشگاه دوره و می‌خوام تنها زندگی کنم...

منو ببین، قیافه نحس داداشمو سالی دوبار هم نمی‌بینم و این عالیه.

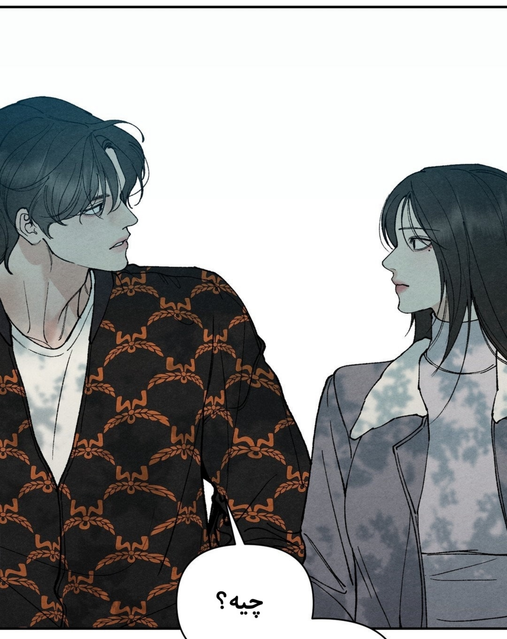


بهترین روش زندگی کردن، اینه که با فامیل کمتر رفت‌وآمد کنی.


.....






چیه؟
از اینکه هر روز ببینیش بدت نمیاد، نه؟

سلام
این فایلی که هم‌اکنون خوندید،
توسط تیم بزرگ تلگرامی

AoiSekai

ترجمه و ادیت شده و برای شما
و بقیه افرادی که به مانهوا
خوندن علاقه دارن آماده
شده.

تیم آئویی سکای فقط و
فقط در تلگرام فعالیت میکند.

اگه این فایل توی روبیکا، سروش،
ایتا، اینستا و بقیه پیام رسان‌های داخلی و
خارجی گذاشته شده و دارید میخونید،
بدونید بدون اجازه‌ی تیم ما گذاشته شده
و این کار دزدی محسوب میشود و به
هیچ عنوان ما راضی نیستیم.
فقط و فقط ما رو از طریق کانال تلگرامی
زیر دنبال کنید و مارو حمایت کنید:

HTTPS://T.ME/AOISEKAI